ناظر بايّام قبل شويد که چقدر مردم از اعالی و ادانی که هميشه منتظر ظهورات احديّه در هياکل قدسيّه بوده‌اند بقسمی که در جميع اوقات و اوان مترصّد و منتظر بودند و دعاها و تضرّعها مينمودند که شايد نسيم رحمت الهيّه بوزيدن آيد و جمال موعود از سرادق غيب بعرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنايت مفتوح ميگرديد و غمام مکرمت مرتفع و شمس غيب از افق قدرت ظاهر ميشد جميع تکذيب مينمودند و از لقای او که عين لقاء اللّه است احتراز ميجستند ...

تأمّل فرمائيد که سبب اين افعال چه بود که باين قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک مينمودند و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال اين عباد شده و اگر بگوئيم حجج الهيّه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد اين کفريست صراح لأجل آنکه اين بغايت از فيض فيّاض دور است و از رحمت منبسطه بعيد که نفسی را از ميان جميع عباد برگزيند برای هدايت خلق خود و باو حجّت کافيه وافيه عطا نفرمايد و معذلک خلق را از عدم اقبال باو معذّب فرمايد بلکه لم يزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نيست که فيض او منقطع شود و يا آنکه امطار رحمت از غمام عنايت او ممنوع گردد پس نيست اين امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مينمايند و در صحراهای بُعد سير مينمايند و بظنونات خود و هر چه از علمای خود شنيده‌اند همان را تأسّی مينمايند لهذا غير از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و اين معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر اين عباد در ظهور هر يک از مظاهر شمس حقيقت چشم و گوش و قلب را از آنچه ديده و شنيده و ادراک نموده پاک و مقدّس مينمودند البتّه از جمال الهی محروم نمی ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسيّه ممنوع نمی گشتند و چون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود که از علمای خود شنيده بودند ميزان مينمودند و بعقول ضعيفه آنها موافق نمی آمد لهذا از اينگونه امور غير مرضيّه از ايشان در عالم ظهور بظهور ميآمد ...

نوبت بموسی رسيد و آن حضرت بعصای امر و بيضای معرفت از فاران محبّت الهيّه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانيّه از سينای نور بعرصه ظهور ظاهر شد و جميع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنيده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طيّبه وارد آمد تا بحدّی که فرعون و ملأ او همّت گماشتند که آن نار سدره ربّانيّه را از ماء تکذيب و اعراض افسرده و مخمود نمايند و غافل از اينکه نار حکمت الهيّه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربّانيه از بادهای مخالف خاموشی نپذيرد بلکه در اين مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علّت حفظ لو انتم بالبصر الحديد تنظرون و فی رضی اللّه تسلکون ...

چون ايّام موسی گذشت و انوار عيسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جميع يهود اعتراض نمودند که آن نفس که در توراة موعود است بايد مروّج و مکمّل شرايع توراة باشد و اين جوان ناصری که خود را مسيح اللّه مينامد حکم طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و ديگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه يهود هنوز منتظر آن ظهورند که در توراة مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احديّه و مطالع نور ازليّه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز يهود بحجبات نفسيّه شيطانيّه و ظنونات افکيّه نفسانيّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هيکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر خواهد شد کذلک أخذهم اللّه بذنبهم و أخذ عنهم روح الإيمان و عذّبهم بنار کانت في هاوية الجحيم موقودًا و اين نبود مگر از عدم عرفان يهود عبارات مسطوره در توراة را که در علائم ظهور بعد نوشته شده چون بحقيقت آن پی نبردند و بظاهر هم چنين امور ظاهر نشد لهذا از جمال عيسوی محروم شدند و بلقاء اللّه فائز نگشتند "وَکَانُوا مِنَ المُنْتَظِرِينَ" و لم يزل و لا يزال جميع امم بهمين جعليّات افکار نالايقه تمسّک جسته و از عيونهای لطيفه رقيقه جاريه خود را بی بهره و بی نصيب نمودند ...

بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبّت عيسوی حجبات حدود يهود را سوخت و حکم آن حضرت فی الجمله بر حسب ظاهر جريان يافت روزی آن جمال غيبی ببعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتياق افروختند و فرمودند که من ميروم و بعد ميآيم و در مقام ديگر فرمودند من ميروم و ميآيد ديگری تا بگويد آنچه من نگفته‌ام و تمام نمايد آنچه را که گفته‌ام و اين دو عبارت فی الحقيقه يکی است لو أنتم فی مظاهر التّوحيد بعين اللّه تشهدون و اگر بديده بصيرت معنوی مشاهده شود فی الحقيقه در عهد خاتم هم کتاب عيسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم عيسی و آثار و اخبار و کتاب عيسی را هم تصديق فرمود که من عند اللّه بوده در اين مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غيريّتی ملحوظ زيرا که هر دو قائم بأمر اللّه بودند و هم ناطق بذکر اللّه و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر اللّه بود از اين جهت است که خود عيسی فرمود "من ميروم و مراجعت ميکنم" بمثل شمس که اگر شمس اليوم بگويد من شمس يوم قبلم صادق است و اگر بگويد در حدود يومی که غير آنم صادق است و همچنين در ايّام ملاحظه نمائيد که اگر گفته شود که کلّ يک شیءاند صحيح و صادق است و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غير همند آنهم صادق است چنانچه می‌بينی با اينکه يک شیءاند با وجود اين در هر کدام اسمی ديگر و خواصّی ديگر و رسمی ديگر ملحوظ ميشود که در غير آن نميشود و بهمين بيان و قاعده مقامات تفصيل و فرق و اتّحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائيد تا تلويحات کلمات آن مُبْدِع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسأله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را باسمی و رسمی بتمامه بيابی ...

چون غيب ازلی و ساذج هويّه شمس محمّدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای يهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که بايد ظاهر شود و ترويج ملّت و مذهب او را نمايد تا شريعه شريعت مذکوره در توراة همه ارض را احاطه نمايد اينست که از لسان آن ماندگان وادی بُعد و ضلالت سلطان احديّت ميفرمايد: "وَقَالَتْ اليَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةً غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ" ترجمه آن اينست که گفتند يهودان دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود ايشان و ملعون شدند بانچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی هميشه باز و مهيمن است "يَدْ اللّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِم" اگر چه شرح نزول اين آيه را علمای تفسير مختلف ذکر نموده‌اند ولکن بر مقصود ناظر شويد که ميفرمايد نه چنين است يهود خيال نمودند که سلطان حقيقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پيغمبری بخشيد و ديگر دستهايش مغلول و بسته شد و قادر نيست بر ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت اين قول بی معنی شويد که چقدر از شريعه علم و دانش دور است و اليوم جميع اين مردم بامثال اين مزخرفات مشغولند و هزار سال بيش ميگذرد که اين آيه را تلاوت مينمايند و بر يهود من حيث لا يشعر اعتراض مينمايند و ملتفت نشدند و ادراک ننمودند باينکه خود سرّاً و جهراً ميگويند آنچه را که يهود بآن معتقدند چنانچه شنيده‌ايد که ميگويند جميع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته ديگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نميشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خيام غيب ربّانی هيکلی مشهود نيايد اينست ادراک اين همج رعاع فيض کليّه و رحمت منبسطه که بهيچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نيست جائز دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمايند و غافل از اينکه زجاج قدرت سراج احديّه را در حصن حفظ خود محفوظ ميدارد ...

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در ميان ناس ظاهر و هويداست و در اوّل امر آن حضرت آن بود که شنيديد چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ايشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طينت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت ميريختند و اين معلوم است که آن اشخاص بظنون خبيثه شيطانيّهء خود اذيّت به آن هيکل ازلی را سبب رستگاری خود ميدانستند زيرا که جميع علمای عصر مثل عبداللّه أُبَی و أبو عامر راهب و کعب بن أشرف و نضر بن حارث جميع آن حضرت را تکذيب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهائی که "نعوذ باللّه من أن يجري به المداد أو يتحرّک عليه القلم أو يحمله الألواح" بلی اين نسبتها بود که سبب ايذای مردم نسبت به آن حضرت شد و اين معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمايند و از اهل ايمان ندانند چه بر سر آن نفس ميايد چنانچه بر سر اين بنده آمد و ديده شد اينست که آن حضرت فرمود: "ما أُوذي نبيّ بمثل ما أُوذيت" و در فرقان نسبتها که دادند و اذيّتها که به آن حضرت نمودند همه مذکور است " فارجعوا إليه لعلّکم بمواقع الأمر تطّلعون" حتّی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمينمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت ميرسيد کمال اذيّت را باو وارد مينمودند ...

حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطين باسم آن حضرت تعظيم مينمايند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکنند و به نسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها اين اسم مبارک را بکمال تعظيم و تکريم ذکر مينمايند و سلاطينی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده‌اند و قميص کفر را تجديد ننموده‌اند ايشانهم ببزرگی و عظمت آن شمس عنايت مقرّ و معترفند اينست سلطنت ظاهره که مشاهده ميکنی و اين لابدّ است از برای جميع انبياء که يا در حيات و يا بعد از عروج ايشان بموطن حقيقی ظاهر و ثابت ميشود ...

و اين معلوم است که تغييرات و تبديلات که در هر ظهور واقع ميشود همان غمامی است تيره که حايل ميشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هويّه اشراق فرموده زيرا که سالها عباد بر تقليد آباء و اجداد باقی هستند و بآداب و طريقی که در آن شريعت مقرّر شده تربيت يافته‌اند يکمرتبه بشنوند و يا ملاحظه نمايند شخصی که در ميان ايشان بوده و در جميع حدودات بشريّه با ايشان يکسان است و مع ذلک جميع آن حدودات شرعيّه که در قرنهای متواتره بآن تربيت يافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از ميان بردارد البتّه اين امور حجاب و غمام است از برای آنهائيکه قلوبشان از سلسبيل انقطاع نچشيده و از کوثر معرفت نياشاميده و بمجرّد استماع اين امور چنان محتجب از ادراک آن شمس ميمانند که ديگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش ميکنند و فتوی بر قتلش ميدهند چنانچه ديده‌اند و شنيده‌اند از قرون اولی و اين زمان نيز ملاحظه شد پس بايد جهدی نمود تا باعانت غيبی از اين حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشويم و او را بنفس او بشناسيم ...